

# تجلی در هنر اسلامی. تجسد



# در هنر مسیحی - بودائی

## حسن بلخاری

پیش از تبیین و تشریح عنوان این نوشتار، ذکر چند نکته ضرورت دارد. الف: اول آنکه، هنر، عرصه و میدان تجلی و بازتاب چیزی غیر خویش است. هنر روایت می‌کند و حکایت، به همین دلیل هم دربرگیرنده نظریه محاکات است و هم تئوری بیان. بنابر نظریه افلاطون که هنر را محاکات یا تقلید می‌داند (نظریه mimesis)، هنر آینه چیز دیگری می‌شود غیر خود و با امعان نظریه تئوری بیان (نظریه Expression)، هنر بیانگر و نمایانگر مفهومی در درون خود هنرمند می‌شود. تفاوت این دو در منشاء هنر است. در نظر افلاطون، منشاء بازنمایی هنر، عالم برون است و در نظریه «بیان» عالم درون، ورنه هر دو در این معنا که هنر از چیزی غیر خود سخن می‌گوید رفیقند و شریک. سبک در هنر از محتوا، آغاز می‌شود و ریشه می‌گیرد. سبکهای متفاوت، نمایانگر محتوا، اندیشه‌ها و جهان بینی‌های متفاوت است. بر همین اساس وقتی می‌گوییم قالب هنری اسلام، بیشتر به معنایی نظر داریم که سبک، بستر تجلی آن است تا خود آن. این مسئله در مورد تمامی سبکهای هنری صدق می‌کند به جز در مورد Aestheticism که معتقد است هنر هیچ منظوری برون از خود ندارد و نباید با معیارهای اخلاقی، سیاسی، و مذهبی مورد ارزیابی قرار گیرد. این نظریه به همان اندازه که نظریه مستحده، جدید و غیر متعارفی است به همان اندازه قابل نقد است. لیکن محور کلام ما فعلاً این نیست.

ب: دین، جامع و قائل معناست و به تعبیر شمس تبریزی در «مقالات» حقیقت معناست: (الله هو المعنی).

دغدغه دین راهنمایی و هدایت انسان است. انسانی که اگر برستیغ عقلانیت انسانی خویش نیز قرار گیرد از راهنمایی و هدایت دین بی‌نیاز نمی‌گردد. دین منبع و مخزن اندیشه‌های صاف و زلالی است که نسبت عقلانی انسان و خطاهای ادراکی او در آن راه ندارند و به همین دلیل دین بیشتر به تجلی و رفع ستر از حقایق، اشتیاق دارد تا انسانی که به سعادت رهنمونش می‌گردد.

دین از قوالب مختلفی برای تجلی و اظهار حقایق خود بهره می‌گیرد چون:

عبادت که آدمی را به درگاه بندگی و عبودیت فرامی‌خواند تا حقیقت انسانیت را در

قالب بندگی بدو آموزد.

و تفکر در آیات الله که بدو بینشی شگرف می بخشد تا حقیقت حیات خویش را دریابد. و عرفان که نسبت عقل را با حقیقت عشق پیوند می زند تا آدمی را واصل درگاه حقیقت نماید. و هنر که حقیقت را با زیبایی و راز در هم می آمیزد تا جلوه ای بدیع از همنشینی حقیقت و جمال ارائه دهد.

هنر دینی تجلی زیبایی شناسانه حقایق دینی است. قالبی است که از محتوا پر می شود و هر آن چه در آن جاری می شود را می تاباند. بدین ترتیب مهمترین عامل بازشناسی هنر دینی، شناخت محتوا و جهان بینی آن دین است. شاید در برخی مکاتب هنری چون Aestheticism هنر جدای از معیارها مورد ارزیابی قرار گیرد اما در هنر دینی با اطمینان می توان گفت شناسایی این هنر بدون شناسایی معیارها و جهان بینی آن دین ممکن نیست. بنابراین برای شناسایی هنر اسلامی، مسیحی و بودایی، ناگزیر به تامل در محورها، مبانی و جهان بینی این سه دین هستیم (گرچه به سختی می توان بودیزم را یک دین دانست).

ح: تائکید بر اشتراک مسیحیت و بودیزم در این نوشتار، به دلیل اشتراک در محوری ترین اصل دینی این دو مذهب است. عیسی و بودا نه تنها در نحوه تولد و زندگی و نه تنها در رهبانیت و دنیا گریزی که در بنیانی ترین اصل هر دو مذهب، یعنی «تجسد» مشابهتی تام و تمام در اعتقاد پیروانشان و نیز محققان و پژوهشگران این دو مذهب دارند.

کافی است به روایت نحوه تولد بودا در افسانه های بودایی اشاره کنیم. مادر با تجلی آذر خشی، از آسمان بار بر می گیرد و به هنگام تولد نوباوه اش از جمع و جامعه فاصله می گیرد و در جنگل که در نگرش قدسی انسان شرقی به طبیعت، بکرترین محل و منزل جریان حقیقت است، بار خود را به زمین می گذارد، مولود به سخن در می آید، برپا می ایستد و چون راه می رود بر هر گامش نیلوفری می روید که مایه اصلی شراب روحانی «سوما» و قدسی ترین و رازورانه ترین نماد اعتقادی و هنری هندوئیسم و بودیزم به شمار می رود.

حال مقایسه کنید با روایت مسیحیت و اسلام از بار برگرفتن مریم و تولد نوباوه اش در زیر درخت زیتون و ... محققان مشابهت بسیار در میان این دو مذهب یافته اند اما همچنان که ذکر شد بنیادی ترین محور مشترک، اصل «تجسد» است.

از تجسد عیسی در نظرگاه پیروان مسیحی اش سخن را آغاز کنیم.

در ابتدای انجیل یوحنا «کلمه» متجسد می شود: «زمانی که هنوز هیچ چیز نبود کلمه وجود



داشت و با خدا بود او همیشه زنده بوده است و خود او خداست... کلمه - خدا - انسان - شد و روی این زمین و در بین ما زندگی کرد.»

رودلف آتو در کتاب «مفهوم امر قدسی» اذعان می‌دارد که: «در انجیل عیسی ما شاهد پیوند در فرایند تمایل به عقلی کردن، اخلاقی کردن و بشری کردن مفهوم خدا هستیم که در نخستین دوره سنت عبرانی قدیم آغاز شد و به خصوص در کتاب انبیا و مزامیر به صورت عاملی زنده و بارز درآمد»، آنچه را که آتو نشأت گرفته از تفکر یهودی و عبرانی می‌داند در «اناجیل نظیر» (متی، لوقا و یوحنا) تجسم می‌یابد.

جان ناس در کتاب تاریخ ادیان خود معتقد است «اناجیل نظیر» یعنی اناجیل مرقس، متی و لوقا. زمینه را برای اعتقاد به تجسم الوهیت در پیکر عیسی آماده می‌کنند و نتیجه آن که، در الهیات مسیحی، حقیقت ملکوت، متجسد شده و در قالب و هستی انسانی قرار می‌گیرد. البته از قرن چهارم میلادی مشاجراتی در تعیین دقیق هویت عیسی مسیح درمی‌گیرد و اسقف شهر اسکندریه (آریوس) معتقد به عدم الوهیت عیسی می‌شود.

آریوس هویت «ابن» (عیسی) را از هویت «اب» (خدا) جدا می‌دانست اما این اندیشه که مشاجراتی را دامن زد، نهایت به تصویب اعتقادنامه نیقیه و تثبیت تجسد الوهی عیسی مسیح در الهیات مسیحی انجامید:

«ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خالق همه چیزهای مرئی و غیر مرئی و به خداوند واحد عیسی مسیح... که به خاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسم شد و انسانی گردید.» اعتقاد به تجسد، ماهیت هنری مسیحی را تشکیل داد و محوری‌ترین اصل حاکم بر هنر مسیحی شد در ادامه کلام از تأثیر مفهوم تجسد بر هنر مسیحی بیشتر سخن خواهیم گفت. اما تجسد در بودیزم: مفهوم تجسد در بودیزم با استناد به یکی از محوری‌ترین اصول حاکم بر تفکر هندوئیسم معتقد به نوعی تثلیث است، «تری مورتی» شامل برهما خدای خلقت و آفریدگار کل، «شیوا» خدای مرگ و مهلک کل و «ویشنو» خدای زندگان و حافظ کل است. آنچه در اسطوره ویشنو تجلی کامل دارد «اورتارا» های متعدد اوست. اورتارا به معنای هبوط، نزول و تجسد ویشنو در قالب مختلف است، قوالبی چون کریشنا پهلوان مهابهاراتا، راما، گراز، ماهی، لاک پشت و... بودا.

یکی از نقاط مشترک هندوئیسم و بودیزم همین اورتارای ویشنو در قالب بودا است. در تفکر اشتراکی هندوئیسم و بودیزم، تجسد ویشنو است و علاوه بر آن در متن تفکرات و

اعتقادات خود بودائیان نیز بوده، الوهیتی تجسد یافته است.

«کوماراسوامی» یکی از اندیشمندان بنام در این مورد می‌گوید: «درست است که بسیاری از محققان می‌پندارند که بودانه انسان کلی بلکه فردی خاص بوده است که بعدها مقام خدایی یافته است اما ما عکس این عقیده را تاءید می‌کنیم، بودا یک رب‌النوع خورشیدی است که از آسمان نازل شده تا آدمیان و خدایان را از مصایب ناشی از فانی بودن رهایی بخشد.»

«همفریز» نیز در کتاب «بودیزم» بر جنبه تجسد انسانی او بیشتر تاءکید می‌کند و می‌گوید: «بودا تجسد اصل روشنایی بود و در همه آدمیان و همه اشکال زندگی حضور دارد او شخصیت درونی همه موجودات بود و در این شکل به مفهوم دقیق کلمه یک اسطوره بود همچنانکه عیسی یعنی آنکه مسیح شد نیز تجسد همین اصل جاودانی بود.»

نتیجه نهایی آنکه تجسد، محوری‌ترین اعتقاد و مذهب مسیحی و بودایی به شمار می‌رود و چون در قلمرو ادیان، هنر تجلی اعتقادات است، این اصل بنیانی‌ترین مفهوم حاکم بر هنر مسیحی و بودایی می‌شود.

هنر مسیحی و بودایی مبتنی بر معماری، شمایل و پیکره است. معماری قدسی بودایی، Stupa و مسیحی، کلیسا است. جالب است که بدانیم در هر دو مذهب، استوپا و کلیسا به مثابه پیکره عیسی و بودا انگاشته می‌شوند، انجیل یوحنا، معبد را پیکر مسیح می‌داند:

«سران قوم یهود از عیسی پرسیدند: تو چه حق داری این کارها را بکنی؟ اگر به دستور خدا این کارها را می‌کنی با معجزه آن را به ما ثابت کن. عیسی جواب داد: بسیار خوب، معجزه‌ای که برای شما می‌کنم این است که این خانه خدا را خراب کنید تا من در عرض سه روز دوباره آن را بسازم. گفتند: چی؟ ۴۶ سال طول کشید تا این خانه را ساختند حالا تو می‌خواهی سه روزه آن را بسازی؟ ولی منظور عیسی از «خانه خدا» بدن خودش بود.»

(انجیل یوحنا آیات ۲۲، ۸۱)

تیتوس بورکهارت نیز متأثر از این آیات در کتاب هنر مقدس می‌گوید: «رمزگری معبد مسیحی به مشابهت میان معبد و پیکر مسیح مبتنی است» و این معنا همچنان که ذکر شد در تفکر عبرانی و یهودی سابقه و پیشینه‌ای طولانی دارد. در کتاب مقدس (عهد عتیق، کتاب اول ملوک) هیکل (معبد) سلیمان نمایانگر تجلی و سکونت خدا در زمین است، آگوستینوس قدیس به عنوان یکی از مهمترین متألهان مسیحیت نیز معتقد است سلیمان، معبد را همچون نمونه نوعی کلیسا و بدن مسیح بنا کرد او به همانندی معبد سلیمان با کلیسا در روح و ماهیت اعتقاد دارد.



در تفکر مسیح، کلیسا جایگزین معبد شد با همان ایمان و اعتقاد:

«بر حسب اقوال آباء کلیسا، بنای مقدس، در درجه اول نمودگار مسیح، در مقام ذات الوهیت متجلی در این خاکدان است، در عین حال نمودار عالم ساخته شده از مواد مرئی و غیبی نیز هست و سرانجام نشانگر انسان و اجزای مختلف او است. به موجب نظر برخی آباء مکان اقدس در کلیسا، تصویر روح است و شبستان یا ناوکلیسا تصویر فرد. رمز محراب، چکیده آن دورمز را دربر می‌گیرد و به قول بعضی دیگر، مکان اقدس در کلیسا یعنی جایگاه همخوانان یا مخارجه پشت محراب، تصویر روان است حال آنکه شبستان کلیسا همانند تن است و محراب، بسان قلب.»

روشنترین استنتاج یک عالم و دانشمند مسیحی (پورکهارت) در تأثیرپذیری شگرف هنر مسیحی از تجسد کلمه، در جمله زیر نمودار می‌شود: «بنای مقدس یعنی پیکره عرفانی مسیح، نمودگار این کلمه متجسد است»<sup>۱</sup>.

اعتقاد به تجسد نه تنها در معماری کلیسا که در شمایل‌ها و تندیس‌ها نیز تأثیری جدی بر جای گذاشت و همین معنا سرّحلیّت و مجاز بودن تصویر نگاری و هنر پیکره تراشی از عیسی مسیح، مریم عذرا و قدیسین کلیسا در هنر و الهیات مسیحی شد.

نهضت شمایل‌شکنی که در قرن ۸ میلادی بر اثر تأثیرپذیری امپراطوری روم شرقی از مسلمین، به صدور فرمانی توسط امپراطور لئوسوم مبنی بر ممنوعیت نصب تصاویر در کلیسا انجامید، نیز نتوانست شمایل‌نگاری و تمثال‌سازی عیسی مسیحی را محدود و ممنوع کند. زیرا بر اثر واکنش‌های شدیدی که این فرمان امپراطور برانگیخت، شورای مذهبی به رهبری پاپ فتوایی صادر نمود و تصویب کرد «هر کس بر خلاف احترام تصویر و تمثال در کلیسا معتقد باشد از جرگه اصلی ایمان خارج است».

از دیدگاه مسیحیت، قدسی بودن تمثال‌نگاری، با روایاتی به خود عیسی منتسب می‌شود. به عنوان مثال آن روایتی که معتقد است پادشاه رها، طالب تصویری از مسیح گردید و او خود به طرز اعجاز‌انگیزی تصویری از خود نقش و به رسول شاه سپرد.

نتیجه آن که در الهیات مسیحی تصاویر مقدس منشایی اعجاز‌آمیز و در عین حال سری و تاریخی دارند. همچنان که در شورای رؤسای مذهبی کلیسای کاتولیک در نیقیه (۷۸۷ میلادی) بر حق بودن شمایل‌نگاری مورد تائید قرار گرفت. در بخشی از مصوبات این شورا خطاب به مریم مقدس چنین آمده: «کلمه وصف ناپذیر پدر از راه کوشش مند شدن در تو، ای زاینده خداوند، به وصف و بیان خود نایل آمد و با اعاده شکل ابتدایی تصویر که بر اثر گناه

آغازین آلوده گشته بود، آن را از جمال الهی بیان کند. ما بدین امر معترفیم و در اعمال و گفتار خود از آن سرمشق می‌گیریم.»

در هنر بودایی نیز تجسد، روح هنر محسوب می‌شود، هم در STUPA که کلیسای بودیزم محسوب می‌شود و هم در پیکره و تمثال بودا. البته در ابتدا ذکر این نکته لازم است که در بودیزم سه گونه نماد هنری وجود دارد: نمادهای غیر شمایی چون نیلوفر و چرخ دارما و نمادهای نیمه شمایی چون استوپا، و تخت خالی و جای پا، و نمادهای کاملاً شمایی چون تصاویر و پیکره‌های بودا.

همچنانکه بودیزم در اعتقاد به تجسد و امدار اندیشه هندوئیزم است در هنر نیز از آن تأثیر می‌گیرد. بنا بر اعتقادات هندو، معبد یا قربانگاه با ساختمانی مکعبی، نمایانگر «پراجاپاتی» یعنی کل وجود کیهانی است. در اندیشه هندوان معابد نمودار رمزی خدایان محسوب می‌شوند. بورکهارت در این مورد می‌گوید: «بنا به سنت هندو، مربعی که از طریق آیین جهت‌یابی به دست می‌آید و زبده و خلاصه طرح معبد است و نیز حدود آن را تعیین می‌کند همان واستو، پروشا، ماندالا است... این پروشابه صورت انسانی تصور شده که درون مربع اصلی دراز کشیده و وضع کسی را دارد که بر حسب آیین ودایی قربانش می‌کنند یعنی سرش در شرق واقع است و پاهایش در غرب و دو دستش به گوشه‌های شمال شرقی و جنوب شرقی مربع می‌رسند و کسی جز قربانی و کشته‌شده آغازین، یعنی انسان کلی‌ای که دواها (خدایان) در آغاز جهان قربانی کردند و از این رو در عالم متجسد گشته نیست، معبد، تصویر شفاف و بلورگونه این شخص است.»

نکته مهم دیگر در شناسایی هنر بودایی و تجسد در آن، مسئله تن شکوهمند یا *body glorified* است. از دیدگاه بودائیان تن انسان بودا، پوشش خارجی حقیقت روحانی اوست، و به عبارتی جسم و تن او، معبر و گذرگاه رویت آن حقیقت روحانی از طریق ایمان است. تن «پاک» یا تن «شادمان» بوداسی و دو نشانه دارد.

نشانه‌هایی چون *Uma* طره موی میان دو ابروی او و *Ushnisha* دستار او، هیچ نقاش و پیکره‌نگاری در بودیزم وجود ندارد که در خلق تمثال و پیکره بودا متأثر از اصل «تن شکوهمند» نباشد.

در بودیزم نیز شمایل‌ها و تصاویر منشاء و هویت قدسی دارند.<sup>۲</sup> در تاریخ هنر بودایی چنین گفته می‌شود که بودا خود به اعجاز تمثالی از خود را از راه تصویر تابی به وجود آورد. (همچنانکه در مورد عیسی ذکر شد.) همچنین این اعتقاد وجود دارد که برخی هنرمندان بر اثر کسب فضایل معنوی عظیم به بهشت آمیتاب‌ها راه یافته تا تصویر بودا را نقش کرده و به



دیگران عرضه دارند.

گرچه در بودیزم نیز چون مسیحیت، اقلیتی بر شمایل شکنی اصرار داشتند و خود بودا نیز با تءکید بر عوالم مابعدالطبیعی به دنبال رها کردن آدمی از بند ماده و مادیات بود و به همین دلیل نسبت به پیکره، تصویر یا معبدی که به نحوی نمایانگر پرستش باشد روی خوش نشان نمی داد، اما همچنان در بودیزم، تمثال مقدس، تجلی فضل و عنایت بودا محسوب می شده و از قداست فوق بشری او نشاءت می گرفت.

نتیجه نهایی آنکه حضور محوری اصل تجسد در دو دین مسیحی و بودایی، هنری را پروراند که معبد، پیکره و تمثال از اصلی ترین نمادهای هنری آنها محسوب می شود.

هنر مسیحی، بودایی، بازتاب اصل تجسد است اما اسلام و هنر اسلامی سرگذشتی دیگر دارند. در ابتدا تأکید کنیم که عنوان این دین، اسلام است و نه «محمد یا نوزم»<sup>۳</sup> یعنی محورش پیامبر نیست، خدای مُرسل این پیامبر است. این عنوان خود بیانگر حقیقت، ماهیت و غایت آن است. برخلاف مسیحیت و بودیزم که عناوین آنها متأثر از شخصیت پیامبران این ادیان است، اسلام محوریت را به «الله» می دهد نه پیامبر و همگان را به تسلیم در برابر او فرامی خواند.

در این دین پیامبر مرتبتی الوهی نمی یابد و الله نیز متجسد نمی گردد.

پیامبر انسانها را به سوی «او» می خواند و از همگان می خواهد که «توحید» این گوهری ترین و بنیادی ترین اصل متعالی اسلام را فریاد زنند و به آن مؤمن گردند تا رستگاری و فلاح یابند. «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»

خدای محمد (ص) با تجسد بیگانه است و معنا را تنزل می دهد نه صورت را. خدای این دین خیالی بس بلند و رویایی است که در نهادین مکاشفت یک عاشق ظاهر می شود. تجلی بی نظیری است از «وجود»ی که در همه اجزای عالم حضور، نمود و ظهور دارد. واجب الوجودی که ابتدا و انتهای شهود عقلانی و برهانی خردمندان و اندیشمندان است. معشوقی بی همتا که سدرهالمتهی، بارگاه او و قله قاف، بام بلند رؤیت اوست، بی بدیل خالقی که هستی به اراده او جان می گیرد و به امرش ممکنات مکنون، جامه کن فیکون برمی گیرند، نور السموات والارضی که مثل نورش مانند مشکات است و تجلی اش به شجره مبارکه نور، بر جان کلیم اندر وادی طور.

در اسلام، اصول دین یکی است: توحید، بقیه متأثر از این اصلند و نه در عرض آن، نبوت بنا به حضور توحید منشاء می یابد و قیامت با اراده او جاری می گردد، امامت به اذن و امر او



ولایت می‌یابد و عدالت اصلاً حضور روح است در خلقت.

در این دین همه چیز در توحید خلاصه می‌شود و هیچ چیز جز او در هستی حضور ندارد. نشانی داده‌اندت از خرابات که التوحید اسقاط الاضافات

هر چه هست اوست و جز او هیچ نیست، موجودات بواسطه فیض ظهور او شرافت وجود یافته و بازتابی از حضور او قلمداد می‌شوند. حضور این اصل در هنر اسلامی اصل وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت را می‌آفریند و هنر اسلامی با گزینش فرمی خاص که تلفیق بی‌نظیری از انتزاع و واقعیت است این وحدت را متجلی می‌سازد. این هنر فاقد عنصر تجسد و تجسم است. به همین جهت از یک سو میل به تجرید دارد و از دیگر سو به دلیل شرافتی که برای تمامی مظاهر واقعیت قائل است از واقعیت فاصله نمی‌گیرد. شاید بتوان سر انطباق نقشهای هندسی اسلیمی را با نظم مولکولی مواد را در همین معنا جست‌وجو نمود. (تحقیقات کریچلوی ایتالیایی در این مورد مثال زدنی است)

نفی تجسد، هنر اسلامی را معبری خیال انگیز و رویایی از برای سیر و سلوک روحانی روح به سوی تجرید و گسست از بند و زنجیر مادیت قرار می‌دهد.

اسلیمی با فرم خاص خویش نه تنها مصور وحدت که مکذب تجسیم و تجسد می‌گردد. در تمدن اسلامی خدا در نور جلوه می‌کند و مثل این نور جاری در مشکوة و مصباح در مقرنس‌هایی جلوه می‌کند که به تمامی جلوه اویند نه تجسم او. در اسلام خداوند، جامه تجسد به تن نمی‌کند به همین دلیل هنر اسلامی به جای آن که در اندیشه تجسد بخشیدن به مفهومی مجرد باشد در اندیشه کشف هویت تجریدی و مجرد مفاهیم مجسم است در این تمدن خدا در زیباترین و انتزاعی‌ترین اشکال هنری جلوه می‌کند تا معبری شود برای ادراک و ایصال به وحدت. مبدا این هنر تجلی او و مقصد آن رسیدن به اوست.

دین محمد (ص) نیز به وجود فاصله انکارناپذیر میان آدمی و خالقش معتقد است اما به جای آن که خدا را نازل کند انسان را صعود می‌دهد. حق نیست که همواره فاصله‌ها را با نزول معنا از میان برداریم. حق آن است که انسان را صعود بخشیم. برخی ادیان در تفسیر مخدوش خویش، مجرد را مجسم می‌کنند اما اسلام در اندیشه تجرد بخشیدن به جسم است تا ماده در صعود، به روحی مجرد و متعالی مبدل گردد.

حرمت شمایل و تمثال و پیکره، حرمت تجسد و تنزل است. در اسلام چون تجسد حرام است آن شمایل و تمثالی که تصویر این تجسد شود حرام تلقی می‌گردد و نه هر تمثال و تصویر پیکره‌ای.



اسلام با نقوش و تصاویر و تمثیلی که جلوه «او» پند تعارضی ندارد. معارضه آنجا رخ می‌نمایند که شمایل و تصاویر توهم جانشینی او را دامن زنند. حرمت به شرک برمی‌گردد نه به تصویر. او خود، مصور است. «هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی» و تصاویر و نقوشی که آینه این زیبایی و جمال و جلالت در اوج حلیتند. هنر، در اسلام انعکاس زیبایی خلق اوست در عالم تجلی زیبایی، جلال، جمال و جبروت اوست در هستی، تلاء لؤلؤح بس جمیل و جلیل جاری اوست در کائنات، و مگر نه این که سماع این موسیقی عرفانی اسلام، به عنوان یک هنر بازتاب شیدایی و زیبایی طواف کیهان به گرد حقیقت معناست.

پس حکیمان گفته‌اند این لحنها از دوار چرخ بگرفتیم ما  
بانگ گردشهای چرخ است اینکه خلق می‌سرایندش به طنبور و به حلق

مسجد نیز در اسلام پیکر پیغمبر محسوب نمی‌شود، مسجد خانه خدا است. منزل، ماء من و محلی امن از برای سکونت روح و محملی برای تجرید روح و گسستن از بندهای زندگانی‌ای روزمره و مکرر.

(۱) البته در اینجا ذکر این نکته ضروری است که تصویرگری و تجسم کلمه در هنر مسیحی ابتدا به صورت تصویری رمزی از خورشید بود زیرا خورشید تصویر کیهانی «کلمه» محسوب می‌شود بعدها پیکره، تمثال و شمایل عیسی جای این خورشید رمزی را گرفت.

(۲) گرچه تا سالهای اولیه قرن اول میلادی نوعی حرمت پنهان در تصویرگری بود و وجود داشت اما پس از این سالها شمایل نگاری و پیکره تراشی او در بودیزم مباح شمرده شد.

(۳) آن گونه که برخی مستشرقان و اسلام شناسان غربی دائرةالمعارفها و کتب خود اسلام را به محمدیانیزم تعبیر کرده‌اند.

## فهرست منابع

قرآن کریم

کتاب مقدس (عهد عتیق)

انجیل یوحنا

جان ناس، تاریخ ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات علمی، فرهنگی

تیتوس بورکهارت، هنر مقدس، ترجمه جلال ستاری، انتشارات سروش

تیتوس بورکهارت، هنر اسلامی

مولانا، مثنوی معنوی

دکتر سید حسین نصر، هنر و معنویت اسلامی، ترجمه رحیم قاسمیان، انتشارات برگ

جنسن، تاریخ هنر، ترجمه پرویز مرزبان، انتشارات علمی، فرهنگی

گامبر بیچ، تاریخ هنر، ترجمه دکتر علی رامین، نشر نی

هنرنامه، فصلنامه دانشگاه هنر،

رودلف اتو، مفهوم امر قدسی، ترجمه دکتر همایون همتی، انتشارات نقش و نگار

یوسف ابادری مراد فرهادپور وهاب ولی، تاریخ ادیان باستان (چین و هند)، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی.